

# «داووس» یا «پورتو آگره» اوراق سیاست آلمان و سیاست بین‌المللی



یوهان کالتونگ

و



ساموئل پ. هانتینگتون

## در گفت‌وگو

برگردان: خ. طهوری

تارنگاشت عدالت

اردیبهشت ۱۳۸۶

### مقدمه مترجم:

«در آستانه گذار به هزاره سوم، تکامل جامعه بشری مرحله کیفی نوینی را پشت سر می نهد. این تحول کیفی سیمای جهان امروزی و نیز تمامی سیستم روابط بین‌المللی را از پایه دگرگون خواهد ساخت. با این نظر همه سیاستمداران، اقتصاددانان، فلاسفه و جامعه‌شناسان با وجود اختلاف نظر در جهت‌گیری‌های علمی و سیاسی خود، متفق القول هستند. آن‌ها، همگی بر این عقیده اند که بشریت در حال تجربه یک دوران به هم پیوستگی شدید و پیدایش یک سیستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی است. از اینرو اصطلاح «جهانی‌سازی» وارد زبان روزمره گردیده است. از آنجا که واژه «جهانی‌سازی» از نظر سیاسی و اقتصادی خنثا است، لذا تعبیرات متفاوت و گاه به کلی متضادی از آن مستفاد می‌شود. به همین دلیل این واژه کاربرد گسترده‌ای یافته است. برداشتهای و تفسیرهای متفاوت از اصطلاح «جهانی‌سازی» سال به سال افزایش می‌یابد، از اینرو ارزیابی واحدی از جوهره، نیروهای محرکه و نتایج روند جهانی‌سازی موجود نیست. بحث و اختلاف نظر بر سر چگونگی تفسیر واژه «جهانی‌سازی» روزبه‌روز با حرارت بیش‌تری دنبال می‌شود. این بحث و اختلاف نظر از آنجا که «جهانی‌سازی» منافع هر انسانی را در کره ما به مفهوم واقعی کلمه تحت تأثیر قرار می‌دهد، تنها جنبه تئوریک ندارد.»

### «گنادی زیوگانف، جهانی‌سازی: راه بن‌بست یا روزنه امید؟»

در گفت‌وگوی زیر، دو نفر از دانشمندان غیرمارکسیست، یکی آقای «ساموئل هانتینگتون»، متولد سال ۱۹۲۷ میلادی، پروفیسور علوم سیاسی، مشاور وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا، رییس انستیتوی «جان ام. اولین» برای تحقیقات استراتژیکی دانشگاه هاروارد، یکی از مؤسسان مجله مسایل خارجی ( Foreign Affairs) که طی رسالات متعددی چشم‌انداز سیاست جهانی در قرن ۲۱ را مورد بررسی قرار داده است، و دیگری «یوهان گالتونگ»، متولد سال ۱۹۳۰، فرزند یک پزشک که در نروژ به دنیا آمد و بعدها به علت سرباز زدن از خدمت اجباری نظام به زندان رفت، شرکت دارند. «گالتونگ» سپس به تحصیل ریاضیات و جامعه‌شناسی پرداخت و در سال ۱۹۵۹ اولین انستیتوی تحقیقاتی صلح را در اوسلو، نروژ تأسیس کرد. وی که رسالات زیادی در باره صلح و طرد خشونت به انتشار رسانده است و بارها پیشنهادهای در مورد حل تنش‌ها و منازعات متعدد جهانی ارائه داشته است، در حال حاضر استاد دانشگاه در هاوایی، در هاگن، در اسلو و دانشگاه صلح «شلاینینگ» در اتریش است. با اینکه در مقام کسی که خشونت را مطرود می‌داند، دشوار است که بتوان نظر خود را اشاعه داد، با این حال وی در سال ۱۹۸۷ به خاطر قدردانی از مساعی‌اش در بخش تحقیقات صلح، نایل به دریافت جایزه نوبل آلترناتیو گردید. این جمله مشهور از اوست:

«انسان‌های خبیث وجود ندارند، آنچه که موجود است ایده‌های خبیث است. یکی از ایده‌های خبیث این است که انسان‌های خبیث موجودند.»

یکی با مواضع بورژوایی راست‌گرایانه و دیگری با مواضع انسان‌دوستانه و دمکراتیک نتایج تحقیقات وسیع خود در مورد جهانی‌سازی و پی‌آمدهای آن را ارایه می‌دارد. برای غنی شدن بحث در مورد مسأله بسیار حیاتی «جهانی‌سازی» انتشار این گفت‌وگو را سودمند می‌دانیم.

ساموئل پ. هانتینگتون، سیاست‌شناسی که کتاب جنجالی‌اش «چالش تمدن‌ها» The Clash of Civilization and Remaking of political World order در سال ۱۹۹۶، به ۲۶ زبان مختلف دنیا ترجمه شد، و جامعه‌شناس و ریاضی‌دان یوهان گالتونگ، مؤسس انستیتوی تحقیقات صلح و تنش‌شناسی و دارنده جایزه نوبل آلترناتیو در سال ۱۹۸۷، یکدیگر را از سال‌های دهه ۵۰، هنگامی که هر دو در دانشگاه کلمبیا در نیویورک تدریس می‌کردند، شخصاً می‌شناختند. در روز ۲۲ اکتبر سال ۲۰۰۵ این دو برای بحث در مورد چالش‌طلبی روند جهانی‌سازی در قصر «نوی هاردن برگ» در ایالت براندنبورگ گرد هم آمدند. رهبری جلسه را «کنستانتین فون بارلوون» به عهده داشت.

**فون بارلوون:** آقای هانتینگتون عزیز، بشر در آینده صلح‌آمیز خود در قرن ۲۱، تحمل چقدر جهانی‌سازی را خواهد داشت؟

**هانتینگتون:** بسیار خوب! باید ببینیم، رابطه بین جهانی‌سازی و صلح چگونه است. همکار من آقای پرفسور گالتونگ اخیراً کتابی به انتشار رساند که طی آن به طور دقیق ۴۵ کانون بحرانی را که در حال حاضر در جهان وجود دارد و همین‌طور امکانات حل و انفعال آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. این بحران‌ها هم‌اکنون بخشی از جهان جهانی شده است. ما این بحران‌ها را در ایرلند، یعنی در اروپا و همچنین در کشورهای اسبق اتحاد جماهیر شوروی، در جنوب و شرق آسیا، در آفریقا؛ در خاور نزدیک، جنوب و مرکز آمریکا و همین‌طور در کارائیب شاهدیم. بدین صورت ما در جهانی زندگی می‌کنیم که خشن، خونین و زورگوست. یعنی جهانی که عملاً کسی در آن با رغبت زندگی نمی‌کند.

حالا اگر نتایج این تحقیقات را کمی از نزدیک بررسی کنیم خواهیم دید که بحران‌ها روی هم‌رفته در حال پس رفتند. در گزارش Human Security Report سازمان ملل متحد که سه روز پیش انتشار یافت، مشخص گردیده که از سال ۱۹۹۲ بحران‌ها در جهان بیش از ۴۰ درصد عقب رفته است. از سال ۱۹۸۸ تعداد انسان‌هایی که به دنبال زد و خوردهای ایدئولوژیکی، سیاسی و مذهبی جان باخته اند حتا قریب ۸۰ درصد کاهش یافته است. لذا بایستی که ممنون باشیم؛ ما در جهان دیروز زندگی نمی‌کنیم و با وجود این ما کماکان با مشکل عظیم زور روبه‌رو هستیم که در اثر جهانی‌سازی اقتصادی از یک طرف به طور مثبت و از طرف دیگر به طور منفی اثر می‌گذارد.

**گالتونگ:** مبدأ حرکت تحقیقات من در اصل بررسی زندگانی در مناطق حاشیه‌ای است؛ دقیق‌تر بگویم: حیات در آخر دنیا! امروز در جهان، روزانه ۱۲۵ هزار نفر انسان جان می‌سپارند، ۲۵۰۰۰ نفر از گرسنگی و ۱۰۰ هزار نفر از بیماری که قابل درمان نیست، چون پول برای تهیه دارو موجود نیست. در یک جامعه سرمایه‌داری، عملاً همه چیز کاپیتالیزه می‌شود، و حتا به کمک دستگاه دولتی و حکومت مرکزی همه چیز به پول و سرمایه مبدل می‌گردد. نتیجه این که، کسی که دسترسی به پول و سرمایه ندارد، از سیستم جهانی‌سازی بیرون می‌افتد. از این کار باید جلوگیری به عمل آورد تا وضعیت بی‌نواپی در این جهان واقعاً تغییر یابد. مسأله در اینجاست که این کار چگونه باید انجام یابد.

من به طور اساسی مخالف سرمایه‌داری، اگر بتواند نیازهای اساسی کسانی را که در اعماق جامعه قرار دارند

برطرف کند، نیست. نیازهای اساسی عبارت است از: حق بقا، بدین صورت که انسان دارای فرهنگ کافی، بهداشت، غذا برای خوردن، لباس و محل سکونت باشد. این نیاز شامل آزادی و امکان دستیابی به فرهنگ و ارزش و در نتیجه دستیابی به ماهیت خویش نیز هست. امروز ما در چنین جهانی زندگی نمی‌کنیم. قطع‌نامه‌ای که اخیراً در یونسکو به تصویب رسید، درست در دفاع از این ماهیت است و تنها ایالات متحده آمریکا و اسرائیل با آن مخالفت کردند. در اینجا مشخص می‌شود که ایالات متحده آمریکا امروز یک کشور منفرد و منزوی شده است.

من چیزی را که چند سال پیش گفته بودم، تکرار می‌کنم: من عاشق آمریکا هستم، ولی از امپراتوری ایالات متحده آمریکا متنفرم. علاوه بر آن، تصور می‌کنم که این امپراتوری در سال ۲۰۲۰ دیگر وجود نخواهد داشت. ختم برنامه، عزیزم! من در سال ۱۹۸۰ پیش‌بینی کردم که دیوار برلین فرو خواهد ریخت و امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی متلاشی خواهد گردید. در همان سال‌ها در پس‌پیش‌بینی من، تئوری جهانی‌سازی قرار داشت: هرچه که فشار از بالا بیشتر باشد، به ویژه که این فشار، فشار اقتصادی باشد، مقاومت علیه آن نیز بیشتر خواهد بود. در نتیجه این مقاومت یکی از پی‌آمدهای تضادهای موجود در سیستم جهانی‌سازی است. هنگامی که در طی روند مقاومت، یک سنتز و یا تقویت متقابل ممکن باشد، به سادگی حالتی پدید می‌آید که در سطح رهبری کسی قادر نیست تصمیم‌گیری که چه قدمی بایستی برداشته شود. اگر امروز به جورج دبلیو بوش بنگریم، یک انسان و یا یک رژیم خودباخته و مستأصل خواهیم یافت.

### جهانی‌سازی: یک سوم علیه دو سوم

فون بارلون: یوهان گالتونگ عزیز، وقتی که ما در مورد صلح و جهانی‌سازی سخن می‌گوییم، عبارت جهانی‌سازی را چگونه تعبیر می‌کنی؟

گالتونگ: من، جهانی‌سازی را، با مفهوم جهت‌دار صلح‌آمیز آن، این‌گونه تعبیر می‌کنم: سیستمی که در آن هر دو جنس (مرد و زن)، هر سه نسل که در آن واحد در کره زمین زندگی می‌کنند، کلیه «نژادها»، کلیه طبقات و هم‌چنین کلیه انسان‌های موجود در تقریباً ۲۰۰ کشور و یا ملیت، واقعاً در جوار یکدیگر با وقار و عزت زندگی کنند. یعنی این که حواجی اساسی آن‌ها تأمین گردد.

اما آنچه را که ما امروز شاهدیم، جهانی‌سازی‌ای است که تنها توسط مردان، آن‌هم مردان در سن متوسط صورت می‌گیرد. در نتیجه، حداکثر یک سوم انسان‌های کره زمین هستند، که در این روند علیه دو سوم بشریت عمل می‌کنند. اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها آنگلو-آمریکایی و یا هم‌پیمانان آن‌ها هستند، یعنی عملاً یک مشت انسان که بسیاری از آن‌ها هم هیچ قربتی با ایده اصلی آمریکا ندارند و در معنی محدودتر متعلق به گروه سفیدپوستان و آن‌هم از اقشار بالایی جامعه‌اند، که این اقشار بالایی بیش از هر چیز اقشار بالایی اقتصادی را تشکیل می‌دهند، که به نوبه خود مورد پشتیبانی طبقه نظامی و سیاسی جامعه قرار دارند. با این وجود این وضعیت آینده‌ای ندارد و نمی‌تواند همین‌طور ادامه یابد. خشونت ساختاری روزه‌روز بیشتر تشدید خواهد شد و به همین علت تصور می‌کنم که تحقیقاتی را که ساموئل هانتینگتون در ابتدا مطرح کرد، طول عمر نسبتاً کوتاهی خواهد داشت. ما متأسفانه در آینده شاهد اتفاقات زیادی خواهیم بود، اتفاقاتی که زیاد مایل به دیدن

آنها نیستیم. به دیگر سخن: مطمئناً جهانی سازی صلح آمیز، آن طور که من ترسیم کردم، امکان پذیر است، لکن نه از طریقی که امروز عمل می گردد.

**هانتیگتون:** این مطالب در موارد زیادی مورد تأیید من است، یعنی می توانم تنها در موارد نادری با آنها مخالفت داشته باشم. من هم مثل یوهان گالتونگ آمریکا را دوست دارم، ولی هیچ گونه سمپاتی برای امپراتوری ایالات متحده آمریکا احساس نمی کنم. به وجود آمدن و پیدایش آن، به ویژه آنچه که مربوط به تجاوز به عراق و دیگر نقاط دنیا که بخش مهمی از کوشش های امپراتوری است، می گردد، هیچ گاه مورد تأیید من نبوده است. برعکس، آنچه که مربوط به تعریف جهانی سازی می گردد، ما مطمئناً در همه موارد دارای نظرات مشترکی نیستیم، ولی شاید بهتر باشد که بعداً در مورد آنها صحبت کنیم.

**فون بارلون:** تعریف رسمی سازمان همکاری های اقتصادی OECD در مورد جهانی سازی که شاید بتواند به ما کمک کند، می گوید که جهانی سازی پروسه ای است که طی آن بازارها و تولید در کشورهای مختلف، به کمک خدمات، نیروی کار، سرمایه و تکنولوژی مرزها را از میان برداشته و روزه روز به هم نزدیک تر شده و با هم رشد خواهد کرد. اگر بخواهیم در یک جمله بگوییم این تعریف رسمی OECD از جهانی سازی است. آقای گالتونگ، شما می توانید از این تعریف استفاده کنید؟

**گالتونگ:** بدیهی است که حرف E در OECD به مفهوم Economy و یا اقتصاد است، ولی باید این تعریف را در رابطه با دوران پیدایش آن در سال ۱۹۹۳ دید. در آن هنگام اقتصاددانانی از آمریکا وجود داشتند که دارای این ایده بودند. مسأله برای آنها مشروعیت بخشیدن به گام های کاملاً مشخصی، یعنی دستیابی به بازارهای بورس کشورهای دیگر بود. اگر بخواهیم دقیق تر بررسی کنیم، این روند، نه جهانی سازی اقتصاد به معنی عام آن، بلکه بیش تر جهانی سازی اقتصاد مالی بود. و شاید که درست همین تعبیر محدود از جهانی سازی باقی ماند که از آن به بعد نه تنها در اقتصاد مالی تعمیم یافت، بلکه روزه روز بیش تر تمامی اقتصاد را در بر گرفت. امروز مسأله بر سر کالا به معنی کلاسیک خود نیست، بلکه خدمات را نیز در برمی گیرد و ما نهایتاً با نحوه غربی از تسخیر دنیا مواجهیم. آن تعریفی را که من مایلم در مرکز توجه قراردهم، ... هر دو جنسیت، هر سه نسل... و غیره طبیعتاً بیش از اینها است و دستگاهی وجود دارد که قادر است این کار را به ثمر برساند و این دستگاه سازمان ملل متحد است. در حال حاضر سازمان ملل متحد در محلی قرار دارد که دور و برش سالم نیست. چگونه ممکن است در مانهاتان، جایی که هم سفرای سازمان ملل متحد و هم سازمان سیا سکنا دارند، راه برون رفت از مشکلات جهانی را یافت؟ اصلاً مدت هاست که موعد آن فرا رسیده که سازمان ملل متحد مانهاتان را ترک کرده و محل دیگری برای استقرار خود بیابد. مثلاً در هنگ کنگ زمین و ساختمان های خالی فراوانی وجود دارد. چرا نباید سازمان ملل متحد در هنگ کنگ استقرار یابد؟ هرچه که نباشد در این محل به ۲ زبان بسیار مهم جهانی سخن گفته می شود.

قبول می کنم که بخشی از تعریف من از جهانی سازی رؤیایی است. یونسکو و دیگر مراجع سازمان ملل هم امروز بسیار کارهای خوبی را انجام می دهند، ولی هنوز خیلی بیش از این کارها لازم است. در حال حاضر در شورای امنیت سازمان ملل متحد ۵ عضو ثابت وجود دارد که ۴ تای آنها مسیحی و یکی پیرو کنفوسیوس است. ۱,۳ میلیارد مسلمان دارای هیچ نماینده ای نیست. این یک افتضاح است. باید واقعا در عمل دموکراسی را اعمال

کرد، یعنی شورای خلقها در سازمان ملل متحد براساس one man, one vote. اکنون بیش از یک میلیارد هندی دارای یک مجلس شورا است. جامعه اروپا با صدها میلیون جمعیت نیز دارای یک مجلس شورا است. پس حال که این کار مقدور است چرا نباید یک مجمع جهانی وجود داشته باشد با یک نماینده برای هر یک میلیون نفر؟ در آن صورت جهانی سازی و دموکراسی دست به دست هم پیش خواهد رفت. مثلاً کشوری مثل سوئد فقط ۹ نماینده خواهد داشت و در عوض چین ۱۳۰۰ نماینده، البته به شرطی که نمایندگان به طور آزاد انتخاب شوند و نه اینکه دست چین گردند. و هرکس که مایل به تحمل این سیستم نیست، در آنجا جایی نخواهد داشت. سؤال تعیین کننده این است، که آیا ایالات متحده آمریکا برای این نوع دموکراسی جهانی سازمان ملل متحد آماده است یا خیر؟ در حال حاضر آنها به هر نحو ممکن علیه آن مقاومت می کنند. با همه اینها بی معنی نیست که انسان کمی خوشبین و آمالگرا باشد، به ویژه که این روزها ۶۰- مین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد خواهد بود.

**فون بارلوون:** آقای هانتینگتون احتمالاً شما نقش جهانی سازی و همچنین نقش ایالات متحده آمریکا را طور دیگری می بینید؟

**هانتینگتون:** تفاوت مابین تعریف من از جهانی سازی و تعریف گالتونگ در اینجاست که یوهان گالتونگ تعریف ایده آلیستی خود را یک طرح و یک پروژه با یک هدف مشخص می داند، در حالی که برعکس، تعریف من توصیف یک روند است که آغاز شده و ادامه دارد. این روند واقعاً پی آمدهای بسیار منفی ولی همین طور پی آمدهای مثبتی نیز با خود به همراه داشته است. جهانی سازی به معنی یک روند، درست مانند یک سکه با دو رو است.

آنچه که مربوط به نقش ایالات متحده آمریکا در روند جهانی سازی است، این که، آنها مدت ها ملت هدایت کننده و نیروی محرکه این روند بودند. ولی این وضعیت در حال حاضر در حال تغییر است. بسیاری دیگر از کشورها کوشش جدی دارند تا نقش خود را، نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه همچنین از نظر نفوذ اجتماعی و فرهنگی در جهان توسعه بخشند. ما هم اکنون شاهد این کوششها در ژاپن و آسیای شرقی، هند و آسیای جنوبی، در آلمان، اما همین طور در اروپای میانی و شرقی، در عربستان سعودی و بخش عظیمی از دنیای عرب هستیم. ما در جهت جهانی سازی رقابتی در حال حرکتیم و شاید خوشبین تر از گالتونگ هستیم، زیرا تصور می کنم این نوع رقابت بیش تر نتایج مثبت با خود به همراه خواهد داشت تا نتایج منفی.

**فون بارلوون:** پس شما اعتقاد دارید که جهانی سازی دیر یا زود دموکراسی بیش تر در کشورهای آفریقا و آسیا را پدید خواهد آورد؟

**هانتینگتون:** نه، اعتقاد ندارم. همان طور که آقای گالتونگ گفت، تا به حال روند جهانی سازی همواره از بالا به پایین صورت گرفته است. در نتیجه انسانهایی وجود دارند که در سطح جهان به مخالفت با آن برخاسته اند. طبیعتاً همین طور هم در اروپا، جایی که مدل محلی جهانی سازی، اروپایی کردن است. به همین دلیل ما در فراندومهای اخیر فرانسه و هلند با یک مقاومت وسیع و علنی روبه رو شدیم. این مقاومت علیه نیروهای جهانی کننده در تمام دنیا وجود دارد و ما در آینده بطور مکرر تجربه خواهیم کرد که خلقها علیه آنچه که آن را به

مثابه پی آمد منفی جهانی سازی اقتصادی درک و احساس می کنند، قیام خواهند کرد.

## جهان گرایی و آنتی آمریکانیسم

**فون بارلوون:** برای این که بر سر همین مطلب کمی تأمل کنیم: در اواسط اکتبر در «سالامانکا»، اسپانیا گردهم آیی سران ۲۲ کشور آمریکای لاتین صورت گرفت. البته فیدل کاسترو شرکت نکرد چون می ترسید که توسط قاضی دادگاه «بالتازار گارسون» دستگیر شود، در عوض هوگو چاوز شرکت کرد که رفته رفته به حریف بزرگ ایالات متحده آمریکا تبدیل گردیده است. و تعجب انگیزتر این که ونزوئلا رسماً جزو هم پیمان جدید کشورهای «مرکوسور» انتخاب گردید، یعنی هم پیمان کشورهای بزرگی مثل برزیل و آرژانتین. بدین صورت چاوز با شعارهای قوی ضد آمریکایی خود در سراسر آمریکای لاتین و البته نه تنها آنجا، گوش شنوا پیدا می کند. وی تاکنون با ایران و کشورهای دیگر نیز رابطه برقرار کرده است. علت این که جو مابین آمریکای لاتین و آمریکای شمالی روزبه روز خصمانه تر می شود، چیست؟ آیا این هم بازتاب روند جهانی سازی است که در اینجا با مقاومت بسیار شدیدی مواجه گردیده است؟

**گالتونگ:** در مورد این مسأله، جواب بسیار ساده است: ایالات متحده آمریکا تا به امروز ۹۳ بار به کشورهای آمریکای لاتین تجاوز کرده است. و همیشه درست همانگاه که کسی دست به تقسیم و توزیع زده است. امروز آن‌ها مطمئناً مرده چاوز را بیش تر می پسندند، اظهارات تأییدی در این مورد بسیار است. من مدت زیادی از عمر خود را در کشورهای آمریکای لاتین گذرانده ام و لذا مایلم کمی در مورد پدیده نوین، چاوز، بیش تر مکث کنم.

چه گوارا تبلیغ می کرد: «دو، سه، چندین ویتنام»؛ و این برنامه سیاست کاربردی جهانی سازی وی بود. این سیاست با شکست روبه رو شد. سیاست فیدل کاسترو، اعزام ۲۰ هزار پزشک و دندانپزشک به ونزوئلا است و اکنون پزشکان محلی در حلبی آبادهای کاراکاس معترضند که برای آن‌ها کار وجود ندارد. اما در همین زمان چاوز تقسیم و توزیع جدی انجام می دهد: سرخ پوستان در ونزوئلا صاحب بیش از یک میلیون هکتار زمین شده اند، تاکنون ۶۰۰ بیمارستان و ۴۰۰۰ بخش درمانی تأسیس یافته است و پایین ترین اقشار اجتماعی با چیزهای ضرور و حیاتی تأمین گردیده اند. بالاخره چاوز برعکس کاسترو دارای منبع مالی لازم از صدور نفت است.

کوتاه کنم: چاوز قهرمان جدید آمریکای لاتین و روزبه روز بیش تر قهرمان بخش های دیگر جهان گردیده است. حتی اگر ما وی را پوپولیست بنامیم، فرقی نخواهد کرد: اکثریت دمکراتیک طرفدار وی است. این مطلب نوعی جهانی سازی از پایین به بالا است که همه ساله در «پورتو آگره»، جایی که چاوز در سال گذشته به صورت بی نظیری مورد استقبال قرار گرفت، مطرح می گردد. در آنجا تجربیات در مورد این که چگونه می توان خود را تجهیز و سازماندهی کرد، مورد تبادل نظر قرار می گیرد. این نوع جهانی سازی از پایین روزبه روز بیش تر به وزنه مقابل جهانی سازی از بالا که هم زمان در گردهم آیی «داووس» اجلاس پیدا می کند، تبدیل می گردد. خیلی جالب است که شرکت کنندگان در پورتو آگره دیگر با رغبت با شرکت کنندگان در داووس به

گفت و گو نمی‌نشینند؛ آن‌ها دیگر علاقه‌ای به جهانی‌سازی از بالا ندارند. ما امروز نمی‌توانیم از جهانی‌سازی سخن بگوییم، بدون آن‌که رابطه آن با امپراتوری ایالات متحده آمریکا را نبینیم. من تأثیرات آن را در سطح جهان دیده‌ام. اخیراً کتابی از یک آمریکایی «John Perkins»، به نام «اعترافات یک قاتل اقتصاد» به چاپ رسیده است. در اینجا تشریح می‌گردد که چگونه، همه جا در جهان سوم اعتبارات سنگین تنها تحت شرایطی اعطا می‌گردد، که به دنبال آن شرکت‌های آمریکایی قراردادهای را به دست آورند. این اعتبارات آنقدر بزرگ است و در نتیجه آنقدر سخت می‌توان آن را بازپرداخت که باعث ویرانی کشورها می‌گردد. و در عین حال در این کتاب از رشوه به سیاستمداران برای پروژه‌های بزرگ نظامی و همین‌طور خرید آرا در مجمع عمومی سازمان ملل متحد پرده برداشته می‌شود. جان پرکینز کتاب خود را با این سؤال به پایان می‌برد که این چیزها را وی از کجا می‌داند و جواب وی به این سؤال بسیار ساده است: خود وی این کارها را انجام می‌داده.

جان پرکینز از طرف National Security Agency و شرکت بین‌المللی مشاورتی MAIN برای شغل قاتل اقتصاد تعلیم داده شد. بیش از ده سال وی از طرف شرکت «ماین» تعداد زیادی از کشورهای در حال رشد را توسط گمانه‌زنی و پیش‌بینی‌های بسیار خوش‌بینانه، ترغیب به آغاز پروژه‌های فنی بسیار عظیم کرد که به افزایش سرسام‌آور بدهی این کشورها و در نتیجه وابستگی بیش‌تر آن‌ها منجر گردید. پرکینز به علت عذاب وجدان سرانجام این شرکت را ترک کرد. وی امروز رهبری سازمانی به نام «Coalition Dream Change» را به عهده دارد، که با همکاری خلق‌های سرخ‌پوست آمریکای لاتین از محیط زیست و فرهنگ آن‌ها حفاظت می‌کند. از کتاب وی فیلم ساخته شده و این فیلم در تمام دنیا به نمایش گذاشته خواهد شد. این نمونه دیگری است ولی من مطمئنم که پایان امپراتوری آمریکا نزدیک است. امروز این دیگر تنها یک پدیده گذرا است که نشان می‌دهد که برای جنایاتی که انسان می‌تواند انجام دهد، حد و مرزی وجود دارد. بدین صورت آنچه را که ما امروز مصطلحاً جهانی‌سازی می‌نامیم، به گفته «اریش هونکر» فقط جهان‌گرایی (Globalism) واقعاً موجود است.

**فون بارلوون:** آقای هانتینگتون، شما پدیده آنتی‌آمریکانیسم را در رابطه با جهانی‌سازی چگونه می‌بینید؟

**هانتینگتون:** واقعاً جوّ رشدیابنده ضدآمریکایی در تمام جهان وجود دارد و آن یک پدیده بسیار طبیعی است. ایالات متحده آمریکا یک قدرت جهانی غالب است و در همه جای دنیا منافع دارد و برای دفاع و توسعه این منافع مایل است که همه جا دخالت کند. ایالات متحده آمریکا کوشش می‌کند تا بر آنچه که در جهان می‌گذرد، تأثیر گذارد. طبیعتاً این برخورد، مقاومت می‌آفریند.

کشورهای اصلی در مناطق بزرگ دنیا، مثلاً مثل فرانسه و آلمان در اروپا، ایران در دنیای عرب، برزیل در آمریکای لاتین بیش از همه برخورد ضدآمریکایی دارند زیرا که دولت‌ها و رهبران سیاسی آن‌ها طبیعتاً دارای این احساسند که آن‌ها باید بزرگ‌ترین نفوذ را در منطقه خود داشته باشند. هرچه نباشد این قلمرو آن‌هاست که مورد تهاجم ایالات متحده آمریکا به خاطر حفظ منافع خود قرار می‌گیرد. در نتیجه این یک دشمنی طبیعی است که رشد می‌یابد. این دشمنی محدود به کشورهای بزرگ منطقه نمی‌گردد، بلکه برخورد ضدآمریکایی به علت پی‌آمدهای جهانی فعالیت‌های ایالات متحده آمریکا و یا دقیق‌تر بگوییم به علت درک پی‌آمدهای این فعالیت، به طور گسترده‌ای در همه جا موجود است. اگر تاریخ را در نظر بگیرید، خواهید دید که وقتی که کشوری



قوی تر از دیگر کشورها می‌گردد، چه اتفاقی رخ خواهد داد: این کشور مورد نفرت قرار می‌گیرد و مسؤول هر اتفاقی که رخ دهد، خواهد گردید. این یک واکنش ساده و بسیار طبیعی است زیرا که در مقام قوی‌ترین کشور، همه چیز را مورد تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه برای هر چه که بد و ناگوار است نیز مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.

امروز ایالات متحده آمریکا در این موقعیت است. ولی آقای گالتونگ به درستی اشاره کرد، که از نفوذ ایالات متحده آمریکا در چند دهه آینده کاسته خواهد شد و نفوذ کشورهای دیگر، منجمله جامعه اروپا و بیش از همه نفوذ چین به شدت رشد خواهد یافت. در نتیجه می‌توان گفت که ما در جهت تقسیم قدرت متناسب‌تری حرکت می‌کنیم.

### تقسیم جدید جهان به سه بخش

**فون بارلوون:** آقای هانتینگتون بنا بر تحلیل شما جهانی‌سازی، خطرات مختلفی را به دنبال دارد. آیا بدین صورت برخی از کشورها در مقابل این خطرات بیش‌تر مصونیت دارند تا دیگر کشورها؟

**هانتینگتون:** «پیتر برگر» و من اخیراً ژاپن، چین و هندوستان را به عنوان سه کشور شناسایی کردیم که از دیگر کشورها واقعاً در مقابل جهانی‌سازی مقاوم‌ترند. از دست دادن هویت، بیش از همه شامل کشورهای ضعیف، مثل کشورهای آفریقایی می‌شود، که قادر نیستند از فشار جهانی‌سازی اقتصادی شانه خالی کنند.

**فون بارلوون:** آقای گالتونگ آیا شما این برداشت را تأیید می‌کنید؟

**گالتونگ:** آنچه که مربوط به تحلیل مناسبات قدرت است با ساموئل هانتینگتون موافقم. اما علاوه بر آن جوانب مهم دیگری در رابطه با جهانی‌سازی موجود است. تمدن‌های مختلف دارای برداشت‌های مختلفی از جهان هست. مثلاً چین کماکان به دنبال این ایده کنفوسیوس است که جهان را متشکل از ۵ بخش می‌داند. چین ملک پادشاهی در مرکز است و در شمال، جنوب، شرق و غرب، بربرها زندگی می‌کنند. تحت محاصره بربرها قرار داشتن، باید خیلی وحشتناک باشد. به هر حال این برداشت مبدأ حرکت خوبی برای جهانی‌سازی نیست. ایالات متحده آمریکا نیز مبدأ حرکت خوبی برای جهانی‌سازی نیست. چون دنیا را به سه بخش تقسیم می‌کند و خود در مرکز آن قرار دارد که توسط نوار بسیار بزرگ حاشیه‌ای احاطه شده که ایالات متحده آمریکا سعی می‌کند تا از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بر آن‌ها غلبه کند و بخش سوم که خارج از این نوار حاشیه‌ای است، که ملک خبیثان است که شیطان در آن کمین گرفته است. و تازه این وضعیت حالت خطرناک‌تری به خود می‌گیرد، هنگامی که ایالات متحده آمریکا و رییس‌جمهور آن جورج دبلیو بوش، به این فکر برسند که ایالات متحده آمریکا سرزمین نظر کرده خداوند نیز هست.

لذا از یک طرف در سطح جهان ایالات متحده آمریکا گرایش به سوی «جهان‌گرایی» (universalism) دارد ولی در عین حال گرایش به سوی آن تقسیم‌بندی سه گانه: مرکز، حاشیه و ملک خبیثان نیز موجود است. در این میان جامعه اروپا چه نقشی ایفا می‌کند؟ ما اروپاییان امروز میان این دو موضع قرار گرفته ایم و براساس

تجربه تاریخی خود، وظیفه داریم که برای تکاملی که در چارچوب حقوق کلی بشر باشد فعالیت کنیم. این که همه ما برابریم، در اصل هسته واقعی جهانی سازی است. چین، ایالات متحده آمریکا، اما همین طور ژاپن که هنوز خود را «سرچشمه آفتاب» می داند راه بسیار طولانی در پیش دارند. این یک وظیفه تمدن گرایانه است.

و درست در پورتو آلگره صحبت بر سر همین مطلب است. به خاطر می آورم در کنفرانسی از خراطان تمام جهان تشکیل یافته بود، شرکت داشتم. صحبت بر سر چه موضوعی بود؟ نگرانی آن‌ها از این بود که چگونه می توان به مقابله با صنایع مواد مصنوعی برخاست؟ مبارزه خراطان آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتینی همه یکی است. صنعت آن‌ها در حال فروپاشی است و آن‌ها کوشش می کنند تا آن را نجات دهند. اگر این نوع همبستگی زنده بین المللی توسعه یابد، بدون آنکه محلی، مرکز باشد- زیرا که هر محلی در اصل مرکز است و هیچ کس در حاشیه زندگی نمی کند و کم ارزش تر نیست- در آن صورت خیلی کار صورت گرفته است. من هم در مرکز واشنگتن و هم در نزدیکی القاعده در افغانستان بودم. در هر دو جا اصلاً سخنی از گفتمان تمدن‌ها وجود نداشت. حتا بیش تر: اگر مطبوعات دنیا پس از ۱۱ سپتامبر را مطالعه کنید، چیزی که به گفتمان تمدن‌ها شباهت داشته باشد، نخواهید یافت. در آنجا صحبت تنها بر سر این است که چگونه می توان علیه دیگری جنگید؟ که خواهد برد و که خواهد باخت؟

**فون بارلوون:** آنچه که مربوط به بحث تمدن می شود، آیا می توان ساختارهای قدیمی را مدرنیزه کرد، بدون آن که غرب گرا شد؟ آیا بدیل هایی برای مدرنیته غربی وجود دارد؟ مثلاً در چین و یا هندوستان و یا حتا در کشورهای مختلف با سنن اسلامی که با وجود جنبش های ضد سنت گرایی خود بسیار ضد مدرنیته هستند؟

**هانینگتون:** من در کتاب های خود بطور مبسوط روشن کرده ام که مدرن سازی بدون غرب گرایی بسیار خوب ممکن است. ولی این سؤال مطرح است که ما از مدرنیته چه برداشتی داریم؟ از مدرن سازی در این رابطه معمولاً در پیوند با تکامل اقتصادی استفاده می گردد. در اینجا هم ما در سطح جهان با ارتقا و بهبود سطح زندگی روبه رو هستیم. بدیهی است که هنوز هم مردم فقیر زیادی در جهان وجود دارند. اما اگر ما از نظر تاریخی برخورد کنیم و زندگی آن‌ها را با انسان‌ها در گذشته مقایسه کنیم، فقرای امروز بسیار غنی هستند. به هر حال اگر ما وضعیت را از نظر تجربی بررسی کنیم، می بینیم که به دنبال جهانی سازی دست آوردهای زیادی حاصل گردیده است.

آنچه که مربوط به دولت فعلی ایالات متحده آمریکا است که از طرف آقای گالتونگ مطرح شد، باید گفت که پشتیبانی مردم از رییس جمهور از بالای ۶۰ درصد به ۳۸ درصد کاهش یافته است. این نتیجه دخالت ایالات متحده آمریکا در جهان به ویژه در جنگ عراق است. نظر پرسی های مختلف در عین حال مؤید این واقعیت است که انظار عمومی آمریکا بر این عقیده اند که در اعمال قدرت جهانی، شرکای متساوی الحقوق بیش تری باید وجود داشته باشد. در اینجا هم انتقاد فزاینده در مورد دخالت های ایالات متحده آمریکا در سطح جهانی به چشم می خورد. اگر بخواهیم به زبان دیگری بیان کنیم: هم در خارج و هم در داخل ایالات متحده آمریکا به اصطلاح فرهنگ های مختلفی در حال پدید آمدن است. روند تکامل درست در این جهت است.

**گالتونگ:** آیا این که مدرن سازی وقوع می یابد و اگر آری چگونه، بسته به این است که ما آن را چگونه تعریف می کنیم. اگر آن را رابطه مابین منطق دولتی و منطق سرمایه داری بدانیم، ژاپن بهترین نمونه برای آن

خواهد بود که مدرن‌سازی بدون غرب‌زدگی ممکن است، با این که روند غرب‌زدگی آنجا روزه‌روز بیش‌تر وسعت می‌یابد. با این وجود، در جامعه ژاپن نوعی کلکتیویسم قوی و همین‌طور همبستگی مابین نسل‌ها که ریشه در مسلک کنفوسیوس دارد موجود است و در تضاد با جدایی نسل‌ها در غرب قرار گرفته است. این که در غرب به دنبال واقعیات نوین، جدایی بین نسل‌ها پدید آمد، اصلاً مقدر شد تا گذشته نازیسیم بطور جامعی به نقد کشیده شود، در حالی که این روند در ژاپن تا به امروز صورت نگرفته است.

**فون بارلوون:** جهانی‌سازی ظاهراً اشکال نوینی از تنش‌های سیاسی و نظامی را با خود به ارمغان می‌آورد. تنش‌های نژادی- مذهبی در آسیای مرکزی، در جنوب شرقی اروپا، در غرب و شرق آفریقا را مثلاً در نظر بگیرید. آقای هانتینگتون آیا در قرن ۲۱ ما واقعاً انواع جدیدی از جنگ خواهیم دید. آیا تنش مابین تمدن‌ها واقعاً اجتناب‌ناپذیر است؟

**هانتینگتون:** در ابتدا باید متذکر شوم که تنش مابین خلق‌ها الزاماً از پی‌آمدهای جهانی‌سازی نیست. این بحران‌ها از مدت‌ها پیش وجود داشته است. البته که جهانی‌سازی روی آن‌ها تأثیر گذارده است. ولی در اینجا هم برخی از دانشمندان لیبرال، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، وجود دارند که این روند را نیز مثبت ارزیابی می‌کنند. هرچه که تعداد بیش‌تری از مردم یکدیگر را درک کنند در نتیجه تنش‌های کم‌تری پدید خواهد آمد. ولی من شخصاً هنوز هیچ تحقیق تجربی ندیده‌ام که ثابت کند، همکاری (Interaction) و روابط جهانی واقعاً باعث بهبود روابط مابین خلق‌ها می‌گردد. اگر برعکس تاریخ اروپا را در نظر بگیریم، می‌بینیم که در قرون گذشته واقعاً همکاری‌های زیادی وجود داشته و با این وجود ختم بحران‌ها را به دنبال نداشته است. و سرانجام ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بودند که دخالت کرده و به دنبال آن، آن‌ها را توسط دیوار آهنین از یکدیگر جدا ساختند. طبیعی است که اروپاییان از هر دو جنگ جهانی و به دنبال آن از جنگ سرد آموختند. با این حال باید صبر کرد و دید که وضعیت جهانی چگونه تکامل خواهد یافت.

**گالتونگ:** تجربه شخصی من نشان می‌دهد که انسان بایستی ایده برابری و عدالت اجتماعی را در نظر بگیرد. تنها همکاری و هم‌گرایی به صلح نخواهد انجامید، ولی برابری و عدالت اجتماعی چرا. برابری در رابطه با ۴ نوع قدرت، یعنی قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی و قدرت نظامی، یعنی چه؟ عدالت اقتصادی یعنی این که همه بتوانند تقریباً بطور یکسان از جهانی‌سازی نفع ببرند. عدالت نوع دوم، یعنی جنبه سیاسی عدالت ایجاب می‌کند تا برابری، خلوص و شفافیت در تعهداتی که تقبل می‌گردد، رعایت شود. برابری در سطح فرهنگی یعنی این که انسان کشور خود را یک کشور در بین چندین کشور دیگر بداند. و این برابری، مغایر ممتازگرایی آمریکایی و یا هر کشور دیگری است. و سرانجام عدالت و برابری نظامی به مفهوم تأمین صلح دسته‌جمعی و بین‌المللی کردن امنیت است. گرچه از سال ۱۹۸۹ به این سو اقدامات متعددی صورت گرفته است، لکن تاکنون نه ثبات و نه تعادل مابین قدرت‌ها به وجود نیامده است. در رابطه با سیاست جهانی باید گفت که امروز در مناطق مشخصی، سوءقصد کنندگان انتحاری، تهدید بزرگ‌تری برای ثباتند تا بمب اتمی.

**هانتینگتون:** سلاح‌های کشتار جمعی به خاطر تجربه‌های تاریخی خیلی زیاد در مرکز ثقل بحث قرار دارد. طبیعتاً آن‌ها قدرت نابودکننده عظیمی بوده و می‌تواند فاجعه‌آفرین باشند. با این وجود آن‌ها تاکنون تنها نقش

تهدید را بازی کرده اند. هندوستان و پاکستان سه سال پیش در لب پرتگاه جنگ قرار داشتند ولی هردو کشور دارای بمب اتمی هستند و همین اصل یکی از دلایلی بود که جنگ مابین دو کشور واقع نشد. همین طور در طی دوران جنگ سرد، حجم عظیم سلاح‌های اتمی در ایالات متحده آمریکا و در اتحاد جماهیر شوروی به نحوی در روابط بین دو کشور نقش تثبیت کننده داشت. درست به همین علت ایالات متحده آمریکا به خاطر امضای قرارداد کنترل سلاح‌های هسته‌ای با اتحاد جماهیر شوروی این قدر تمایل نشان می‌داد. ولی من بدین علت سلاح‌های کشتار جمعی را مورد تأیید قرار نمی‌دهم، فقط می‌گویم که تأثیر و وجود آن‌ها همیشه بد نبوده است.

**گالتونگ:** من با این حرف موافقم. اما این برداشت این سؤال را مطرح می‌کند که آیا بهتر نبود که صدام حسین به سلاح‌های کشتار جمعی دست می‌یافت تا با ایالات متحده آمریکا به تعادل نیرو برسد. ما در حال حاضر در دادگاه بغداد با ستم‌گری روبرو هستیم که گویا ۳۰۰ هزار نفر را به قتل رسانده است. ولی این شخص توسط «حاکمی» محکوم می‌گردد که اگر اقدامات سازمان ملل متحد از دهه ۸۰ تا اواخر دهه ۹۰ را به حساب آوریم، مسبب مرگ بیش از ۱,۳ میلیون نفر بوده است. این وضعیت هیچ ارتباطی با متساوی‌الحقوق بودن و یا عدالت ندارد. برابری و عدالت، گفتمان فرهنگ‌ها را طلب می‌کند. این بدان مفهوم است که انسان تنها نظر دیگران را تحمل نکند، بلکه حاضر باشد تا از دیگران بیاموزد. مثلاً: قرآن در بخش ۸، سوره ۶۱ مشخصاً آمادگی برای صلح را گوشزد می‌کند: «و اگر آن‌ها مایل به صلح اند، شما هم خواستار صلح شوید و به خدا تکیه کنید.» این مطلب در اصل برای جورج دبلیو بوش، پس از ۱۱ سپتامبر نسخه خوبی می‌بود، اگر وی در آن زمان به این نتیجه رسیده بود که ما هم در این درام دهشتناک مثل دیگران اشتباه کرده ایم، روند داستان طور دیگری بود. شاید در آن صورت امروز ۱,۳ میلیارد مسلمان واقعاً حاضر بودند حرف وی را بشنوند و حتا شاید در چارچوب سوره ۶۱ آن را بپذیرند.

من تصور نمی‌کنم که ۱۱ سپتامبر، بمب‌ها در بالی، و سوء قصد در لندن واقعاً ربطی به مذهب داشته باشد. کلیه کسانی که که امروز با وسواس به جنگ اسلام به عنوان بانی این تنش‌ها می‌روند، راه به بیراهه می‌برند. تاریخ را مطالعه کنید. سال ۱۹۱۶ و وعده آزادی برای اعراب را بررسی نمایید. به عوض اجرای آن وعده‌ها، آن‌ها را به استعمار بردند. به لبنان، فلسطین و عراق بنگریم. عراق کشوری است که در اصل توسط دو مأمور دولتی وزارت امور خارجه انگلیس ایجاد شد. طول عمر کشور امروزی عراق که آستره نوین همان وضعیت است را چقدر تخمین می‌توان زد؟ جورج دبلیو بوش و اوساما بن لادن در نحوه برداشت خشک خود از جهان که آن را به خوب و بد تقسیم می‌کنند، خیلی به یکدیگر شباهت دارند. اگر بتوانیم تاریخ را به خاطر آوریم، درست در آنجا راه حل مشکل را خواهیم یافت و آن هم پوزش طلبیدن و شاید احترام متقابل مابین فرهنگ‌ها است.

شاید باز خیلی ایده‌آلیستی برخورد می‌کنم ولی من در اینجا به Monet و Schuman، دو سیاستمدار فرانسوی می‌اندیشم، که کوشش کردند تا آلمان مجدداً به دامن خانواده اروپایی بازگردد. حتا اگر هنوز تا امروز فرانسویان در مورد جامعه اروپا می‌گویند که هنگام پول دادن آلمانی و هنگام فکر کردن فرانسوی هستیم، با این حال این مربوط به عدالت و تساوی حقوق است. به همین دلیل لازم است که انسان فزاینده‌های موفقیت در گذشته را همواره در نظر داشته باشد، تا امروز آن پایه و اساس تجربی را بیابد که جهانی‌سازی به شکلی دیگر و بسیار صلح‌آمیز ممکن است.

**فون بارلوون:** مسأله گفتن و یا تقابل مابین مدل‌های مختلف تمدن که یوهان گالتونگ بیان کرد و به کتاب چالش تمدن‌ها که ساموئل هانتینگتون منتشر ساخته اشاره کرد، طبیعتاً این اندیشه اساسی را مطرح می‌کند که آیا در شرایط امروزی، به علت وجود بیش از ۱۹۰ کشور از ملل مختلف و هزاران فرهنگ و هزاران سنن مذهبی، به ویژه با در نظر گرفتن روند جهانی سازی و این که مراکز بزرگ غربی همواره به دنبال توسعه سلطه نفوذ خود هستند و به همین علت بطور مکرر با مقاومت نیروهای سنت گرا مواجه می‌شوند، اجباراً و کراراً تنش پدید نخواهد آورد؟ ولی اما اگر جبر اقتصادی بطور فزاینده با قیام اندیشه و طغیان هویت‌یابی مواجه شود، با در نظر گرفتن جهانی سازی، به کدام نتایج عملی می‌توان رسید؟

**هانتینگتون:** روند فعلی جهانی سازی با انسان‌هایی روبه‌روست که با وجود مذاهب و فرهنگ‌های متفاوت، از مدت‌های مدیدی فرا گرفته اند تا در جوامع، کشورها و ملیت‌های خود با وجود اختلافات مابین خود، در کنار هم زندگی کنند. همین طور ملیت‌های مختلف نیز آموخته اند، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فی‌مابین، با یکدیگر زندگی کنند. تصور می‌کنم که این چیزی است که همه سازمان‌های بین‌المللی نیز باید فرا گیرند. مطمئناً سازمان ملل متحد جامع‌ترین مجمع با وسیع‌ترین اختیارات است تا از توسعه بازم بیشتر خشونت در جهان جلوگیری به عمل آورد. حداقل یک چنین سازمانی می‌تواند از افزایش تمایل به اعمال خشونت بکاهد، حتا اگر، همان طور که گفته شد تاکنون به دنبال روند جهانی سازی، دلیلی بر اثبات کاهش خشونت وجود نداشته باشد.

**گالتونگ:** من به شما حق می‌دهم که دلیلی بر اثبات این امر که جهانی سازی تاکنون تنش‌های مسلحانه کم‌تری مابین کشورها به دنبال داشته، وجود ندارد. به نظر من در اثر جهانی سازی، نوعی خشونت ساختاری اعمال می‌گردد؛ مثلاً در رابطه با ۱۲۵ هزار نفر انسانی که در حال حاضر، روزانه محکوم به مرگند و یا آن یک میلیارد انسانی که در سال ۲۰۳۰ به عنوان زاید در خیابان‌ها به سر خواهند برد و یا مجبور به مهاجرت خواهند بود. دنیا در اثر جهانی سازی روزبه‌روز کم‌تر قابل زندگی خواهد بود. ولی چه گامی می‌توان علیه آن برداشت؟ یک شانس وجود دارد و آن جهانی سازی جامعه متمدن است. در سال ۱۹۹۰ سازمان‌های غیردولتی NGO توانستند سه قرارداد مشهور آماده کنند: قرارداد علیه مین‌های زمینی علیه انسان‌ها، بخشودگی بدهی‌های خارجی برای کشورهایی که از همه کم‌تر رشد و تکامل یافته اند و قرارداد ایجاد دادگاه قضایی بین‌المللی. تقریباً همه کشورها این قراردادهای را پذیرفته و توشیح کردند. این قراردادهای امروز مانند قانون عمل می‌کند. اگر سازمان‌های غیردولتی بتوانند با یکدیگر به توافق برسند، دولت‌ها مجبور به پیروی خواهند بود. پس در این مورد بطور روشنی یک فاکتور جهانی سازی مثبت وجود دارد. متأسفانه اینجا هم فقط یک کشور است که این سه قرارداد را امضا نکرده است: ایالات متحده آمریکا.

**فون بارلوون:** وقتی که ما از جهانی سازی حرف می‌زنیم، نمی‌توانیم در مورد «پیشرفت» سکوت کنیم. آیا جهانی سازی نهایتاً تعریف دیگری از پیشرفت است که از زمان «دکارت» در عصر روشنگری اروپا سرچشمه گرفته و به دنبال انقلاب صنعتی - فنی تکامل یافته است؟ و آیا در آن صورت یک چنین تعریفی از پیشرفت می‌تواند واقعاً در مورد کشورها در قاره‌های دیگر مثل آسیا، آفریقا و یا آمریکای لاتین صادق باشد؟ و یا این که اجباراً با سنن فرهنگی - مذهبی دیگر اصطکاک پیدا خواهد کرد؟

**هانینگتون:** تعریف جهانی‌سازی به معنی پیشرفت طبیعتاً باز یک تعریف بسیار ایده‌آلیستی و غیرتجربی است. اگر ما جهانی‌سازی را به معنی پیشرفت تعبیر کنیم، اساساً، بدون آن که ما خود را روی فردگرایی و یا دیگر خصلت‌های ویژه فرهنگ غربی متمرکز کنیم، یک برنامه غربی است. به همین علت جوامع دیگر با فرهنگ‌های بومی و معیارهای ارزش خاص خود، علیه آن مقاومت خواهند کرد. آن‌ها تنها آن تغییراتی را خواهند پذیرفت که بر پایه معیارها و ارزش‌های فرهنگ خود لازم و ضروری به نظر رسد تا به شکل و شیوه خاص خود به پیشرفت لازم نایل آیند. کشورها می‌توانند وضعیت خود را تا حدی بسیار زیادی بهبود بخشند، بدون آن که مجبور باشند از فرهنگ غرب الگوبرداری کنند. ژاپن به عنوان یک مثال بسیار خوب قبلاً ذکر شد. بدین صورت کسی برای دستیابی به پیشرفت محتاج دکارت، ولتر، Locke و یا Bentham نیست.

**گالتونگ:** تصور نمی‌کنم که انسان بتواند بدون تعبیر پیشرفت زندگی کند. من شخصاً تحت تأثیر ایده بودیسم هستم. بودیسم مذهبی است بدون خداوند، بدون شیطان، بدون بهشت، بدون جهنم و بدون روح. و دانشجویان من می‌پرسند پس بودیسم چیست؟ پس چرا آن را مذهب می‌نامیم؟ هسته مرکزی در بودیسم، شناخت خود، به معنایی که «فاوست» می‌گوید است: «آن کس که مدام در کوشش است را می‌توانیم رهایی بخشیم.» تصور بودیستی از پیشرفت، کوشش در جهت کاهش رنج و ملال انسان است تا سرانجام به گفته «گوته» به رهایی نایل گردد. در مقابل آن، تنها پیشرفت اقتصادی خوب نیست.

یک بعد از پیشرفت که مورد قبول عام و به مفهوم کاهش رنج و ملال مردم است، تأمین حوایج اصلی و عام یعنی در مرحله اول، تضمین ادامه بقا، سپس تأمین صحت و سلامتی و سرانجام دستیابی به آزادی فکری و نهایتاً کسب هویت است. این سلسله مراتب را من به دنبال تحقیقات عمیق تجربی شخصی و گفت‌وگوهای متعدد در کشورهای مختلف با تعداد زیادی از مردم دریافته‌ام. ولی برعکس، فلاسفه ناصحین خوبی نیستند، زیرا با مردم زیاد تماس ندارند و بیش‌تر بین خود تبادل‌نظر به عمل می‌آورند. با این وجود: بدون داشتن تصویری از پیشرفت، کار و زندگی سخت است.

**هانینگتون:** من هم مانند پرفسور گالتونگ به پیشرفت معتقدم. کدام کس بدان اعتقاد ندارد؟ و احتمالاً آرزوهای ما زیاد هم از یکدیگر دور نیست. ولی اگر سؤال شود در ۱۰ یا ۲۰ سال آینده چه اتفاقاتی رخ خواهد داد، هراس دارم که آن پیشرفتی را که می‌پسندیم، به دست نیاوریم. البته این امر به این معنی نیست که شرایط جهانی در رابطه با وضعیت اقتصادی بهبود نخواهد یافت و یا همین‌طور از تنش‌ها کاسته نخواهد شد.

**فون بارلوون:** به نظر شما، آنچه که مربوط به تنش‌زدایی است، جهانی‌سازی چگونه باید رشد یابد؟

**هانینگتون:** هر تنشی را باید در رابطه با شرایط و علل مشخص پیدایش آن بررسی کرد. ما شاهدیم که تنش‌ها و به ویژه جنگ‌ها به ندرت به دنبال مذاکرات بین دو طرف مخاصمه پایان می‌یابد. اگر بگذاریم که دو طرف مخاصمه با یکدیگر به مذاکره بپردازند، خیلی سخت راه‌حلی برای پایان جنگ پیدا می‌شود. دو طرف خیلی به ندرت امکانی می‌یابند تا با یکدیگر به تفاهم برسند. در اینجا همیشه یک رابط بی‌طرف لازم است تا در مقام میانجی به حل معضل کمک نماید. این عمل معمولاً با امضای قرارداد آتش‌بس آغاز می‌گردد. با این حال این

نوع راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز مدت زیادی دوام نمی‌آورد، زیرا که علل سیاسی مناقشات در نظر گرفته نمی‌شود. هرگاه این بعد سیاسی در نظر گرفته نشود، یکی از دو طرف مخاصمه به محض این که مجدداً قدرت پیدا کند و برتریش محرز شود، مجدداً مخاصمه را آغاز خواهد کرد. معمولاً دستیابی به صلح، بدون حل مسایل سیاسی که علت آغاز جنگ بوده، دلیل آغاز جنگ بعدی است. مطمئن‌ترین راه پایان یک مخاصمه هنگامی است که یک طرف بطور قاطع بر دیگری پیروز گردد. حال اگر این طور است، طبیعتاً این سؤال مطرح خواهد گردید که آیا دخالت از خارج واقعاً به نفع جامعه بین‌المللی و یا قدرت‌های دیگر است؟ مطمئن‌ترین راه، دخالت به نفع طرف قوی‌تر است تا که وی بتواند هرچه سریع‌تر در جنگ پیروز شود و تنش را به پایان رساند. این یکی از امکاناتی است که می‌توان برای به پایان رساندن یک مخاصمه انتخاب کرد. اما کشورهای دیگر و یا سازمان ملل متحد غالباً قصد دیگری در سر می‌پرورانند. آن‌ها از یک طرف مایلند تنش را خاتمه دهند و از طرف دیگر اهداف دیگری را دنبال می‌کنند.

**گالتونگ:** با این توصیف من کاملاً موافقم. آنچه که مربوط به رفتار با مناقشات است، تجربه ۵۰ ساله من به دنبال کار در این بخش این است که بطور معمول علت اصلی شکست مذاکرات، فقدان خلاقیت است. لذا تعیین کننده این است که همواره کمی فراتر از آنچه که مردم آن را به عنوان واقعیت پذیرفته اند، نگریست. این تجربه‌ای است که خرجی ندارد ولی افق جدیدی را به روی ما می‌گشاید. لذا مهم است که انسان در تفکر خود نیز کمی فراتر از مقررات حقوقی بین‌المللی و حقوق بین‌الملل رود و این شانس را که در ورای آن‌ها قرار دارد و رسمی و دست و پا گیر نیست دریابد، حتی اگر ایده‌آلیستی و رؤیایی به نظر می‌رسد. همین طور لزوم خلاقیت در میانجی‌گری مابین طرفین مخاصمه نیز بسیار مهم است. این قدم تنها هنگامی شانس موفقیت دارد که به هر دو طرف مخاصمه چیز بهتری وعده دهد تا پیروزی احتمالی در جنگ.

**هانتینگتون:** اتحاد صلح‌آمیز جهانی می‌تواند عملاً از مثال خلاق اروپایی سرمشق گیرد که از گردهم‌آیی مهم‌ترین رؤسای کشورها و پادشاهان در ۱۰۰ سال پیش آغاز شد تا راه‌حلی برای مشکلات عدیده و فوری از جمله خواست استقلال «خلق‌های مستعمرات» پیدا کنند و از طریق تشکیل مجمع اروپا در سال ۱۹۴۹ تا به امروز که جامعه اروپا پدید آمد، ادامه یافت. تعمیم یک چنین مجامعی که تاکنون تنها ویژه اروپا بوده است، در سطح جهان، واقعاً یک پیشرفت واقعی خواهد بود. یک نوع ضعیف‌تر آن را تاکنون در مجمع کشورهای «گروه ۸» ناظریم. ولی طبیعی است که این ۸ کشور نماینده کشورهای جهان نیستند، چون حداقل مردم مسلمان در آنجا نمایندگی نمی‌شوند. لذا بایستی که در جهت رسمی کردن مجامع نمایندگان کوشش کرد. لذا من نه یک کمیته دولتی، بلکه یک کمیته مشاورتی برای جهان پیشنهاد می‌کنم.

**فون بارلوون:** ما در مورد پی‌آمدهای جهانی‌سازی برای مجامع تصمیم‌گیرنده و انتقال حکومت زیاد صحبت کردیم. در آینده رابطه بین جهانی‌سازی و کشورهای ملی چگونه خواهد بود؟

**گالتونگ:** تصور می‌کنم که ما در حال حاضر در یک دوران گذار قرار گرفته‌ایم، دورانی که در آن نه کشورهای ملی قدیمی و کارا و نه جهانی‌سازی و یا جهانی بودن تازه و بطور کامل پیشرفته وجود دارد. سمت و سوی تکامل در جهت منطقه‌ای شدن است، که به نظر من بسیار مثبت خواهد بود. مناطقی که در حال حاضر

پدید می‌آیند، یکی جامعه بسیار وسیع گشته اروپایی است. دیگری جامعه اسلامی است که از کازابلانکا تا «میدانناو» در فلیپین گسترده است ولی بسیار سخت بتواند خود را هم‌تراز دیگران عرضه کند. و همین طور در حال حاضر ما شاهد منطقه‌ای شدن مابین آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی هستیم و سرانجام در منطقه آسیا یک جامعه دیگر با خصلت کنفوسیوسی- بودیستی پدید می‌آید. این مناطق سعی و کوشش خواهند داشت تا از جهت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و بعضاً نظامی، خود را سازمان داده و متشکل کنند. و ایالات متحده آمریکا در مقام ابرقدرت در حال نزول با توقعات کماکان هژمونی طلبانه خود می‌خواهد از پیدایش آن جلوگیری به عمل آورد. من فکر می‌کنم که لازم است روابط مابین این مناطق خوب و مثبت باشد و برای رسیدن به این وضعیت من از هیچ کوششی ابا نخواهم داشت.

**هان‌تینگتون:** آنچه را که یوهان گالتونگ به عنوان تبلور و ایجاد منطقه‌گرایی توصیف می‌کند، با ملاحظات من هم‌خوان است و آن این که سازمان‌های بین‌المللی غالباً هنگامی به وجود می‌آیند، که یک قدرت بزرگ و یک کشور رهبری کننده، رهبری را به عهده گیرد. این قدرت این کار را انجام می‌دهد چون به نفع اوست که یک چنین سازمانی که وی در آن قدرت غالب باشد، به وجود آید. ولی تا هنگامی که هیچ کشوری دارای این برداشت نباشد که وجود یک چنین سازمانی به نفع اوست، آن همت و کوشش را برای به وجود آوردن آن به عمل نخواهد آورد. ایالات متحده آمریکا در گذشته چند دوجین از این انجمن‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به وجود آورد. ایالات متحده آمریکا در این سازمان‌ها هنوز قدرت غالب است. اما این که ما در حال حاضر شاهد یک چنین منطقه‌ای شدن رقابتی هستیم، بیش تر مؤید یک کنگره جهانی است که در آن رهبران سازمان‌های منطقه‌ای، یعنی در اصل کشورهای غالب آن مناطق گرد یک میز جمع شوند و بر سر این که چگونه می‌توان مشکلات جهانی را حل کرد به مذاکره بنشینند.